

گونه شناسی

ادبیات حماسی @adabiyatemotavasseteye2

در این فصل، دو درس را از «شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی» و شعر «دلیران و مردان ایران زمین» را خواهیم خواند. وقتی این متن ها را می خوانیم، حس و حال، شور و هیجان و روحیه پهلوانی در ما برانگیخته می شود و نسبت به میهن و دفاع از آن، وظیفه ای آمیخته با غرور ملی و سربلندی احساس می کنیم. به اینگونه آثار «متون حماسی» می گویند.

حماسه، به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، روایتی داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت است که با قهرمانی ها، جنگاوری ها و رخدادهای خلاف عادت و شگفت (خارق العاده) در می آمیزد. حماسه مربوط به دورانی کهن است که قبایل و تیره های گوناگون متحد شده و اندک اندک تشکیل ملتی داده اند؛ به همین سبب، حماسه هر ملتی، بیان کننده آرمان های آن ملت است و مجاهدات آن ملت را در راه سربلندی و استقلال برای نسل های بعدی روایت می کند. در حماسه؛ تاریخ و اساطیر، خیال و حقیقت به هم آمیخته می شود و شاعر، مورخ ملت به شمار می آید. بنابراین هر حماسه چند ویژگی دارد: داستانی، قهرمانی، ملی و خرق عادت.

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به کمک سردارانی از سرزمین های دیگر به ایران می تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می آید و مبارز می جوید. یکی دوتن، از سپاه ایران پای به میدان می نهند، اما سرانجام، رستم، پیاده به میدان می رود. نبرد رستم با اشکبوس یکی از عالی ترین صحنه های نبرد تن به تن است که در آن طنز گویی و چالاکی و دلاوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

شرح: بر تخت نشستن: کنایه از پادشاهی کردن، به قدرت رسیدن // کیخسرو: نام پادشاه ایران و افراسیاب: نام پادشاه توران است // می تازد: حمله می کند // چالاکی: دلیری.

۱- خروش سواران و اسپان زدشت ز بهرام و کیوان، همی برگزشت

شرح: اسپ: صورت دیگری از اسب است // بهرام: سیاره مریخ // کیوان: سیاره زحل // بهرام و کیوان: مجاز از آسمان // گذشتن فریاد سواران و اسب ها از آسمان: اغراق // برگزشتن: بالا رفتن؛ عبور کردن // کل بیت: کنایه از شدت جنگ است. **معنی:** فریاد جنگجویان و اسبان در دشت نبرد، از آسمان هم بالاتر رفت.

۲- همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل خروشان دل خاک، در زیر نعل

شرح: تیغ: مجاز از شمشیر // ساعد: آن بخش از دست که میان میچ و آرنج قرار دارد // تیغ و ساعد: مشبه و لعل مشبه به // خروشان بودن خاک: تشخیص // دل خاک: اضافه استعاری تشخیصی // لعل و نعل: جناس ناقص اختلافی // اغراق // خروشان بودن دل خاک: کنایه از نالیدن خاک در زیر ضربات نعل اسب ها.

معنی: همه شمشیرها و بازوی دست ها، از شدت خون مثل لعل سرخ رنگ شده بود و خاک در زیر نعل اسبان جنگجویان ناله و فریاد می کرد.

۳- نماند ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

شرح: ایچ: صورت دیگری از هیچ // رنگ پریدن: کنایه از ترسیدن // پریدن رنگ خورشید: اغراق و تشخیص // روی خورشید: استعاره تشخیصی // رنگ و سنگ: جناس ناقص اختلافی // سنگ معطوف به خاک است نه کوه // به جوش آمدن خاک و سنگ: اغراق // سنگ، خاک و کوه: تناسب.

معنی: رنگ صورت خورشید نیز، از شدت ترس از نبرد پهلوانان پرید و از هیبت و عظمت آن نبرد، خاک و سنگ بر کوه به جوش و خروش آمده بودند.

۴- به لشکر، چنین گفت کاموسِ گرد که گر آسمان را بیاید سپرد...
 ۵- همه تیغ و گرز و کمند آورید به ایرانیان، تنگ و بند آورید

شرح: کاموس: یکی از فرماندهان زبر دست افراسیاب است // گرد: پهلوان، دلیر // سپردن: طی کردن // طی کردن آسمان: کنایه از انجام دادن کار دشوار و ناممکن // گرز: کوپال، عمود آهنی // تنگ: تسمه یا دوالی پهن که به کمر چهارپایان می بندند.

معنی: کاموس پهلوان تورانی به سپاه خود این چنین گفت که حتی اگر لازم باشد آسمان ها را هم طی کنید؛ همگی شمشیر و عمود و کمند بیاورید و برای اسیر کردن ایرانیان تسمه و ریسمان آماده کنید.

۶- دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید برسان کوس

شرح: کجا: که // برسان: ادات تشبیه // کوس: طبل بزرگ، دهل // اشکبوس: مشبه و کوس مشبه به // همی بر خروشید: فعل ماضی استمراری پیشوندی است یعنی بر می خروشید.

معنی: دلاوری که نام او اشکبوس بود، مانند طبل بزرگ جنگی به فریاد آمد.

۷- بیامد که جوید ز ایران نبرد سر هم نبرد اندر آرد به گرد

شرح: حرف «ب» در اول فعل بیامد: حرف تاکید و تزئین است // ایران: مجاز از سپاه ایران // نبرد: جنگ ولی در این جا به معنی حریف جنگی است // هم نبرد: حریف // سر هم نبرد به گرد آوردن: کنایه از کشتن و شکست دادن است.

معنی: اشکبوس آمد که از سپاه ایران مبارز بطلبد و او را به خاک افکند و شکست دهد.

۸- بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

شرح: بشد: رفت، فعل ناگذر دو جزئی ساز // تیز: تند و سریع، قید حالت // خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ با تشریفات نظامی بر سر می گذارند، کلاه آهنی // گبر: خفتان، زره، نوعی جامه جنگی // رزم: جنگ // ابر: مجاز از آسمان // خود و گبر و رزم: تناسب // گبر و ابر: جناس ناهمسان اختلافی // بیت اغراق دارد.

معنی: رهام با کلاه آهنی و لباس جنگی فوراً به میدان نبرد رفت و از نبرد آن دو پهلوان گرد و غبار به آسمان بلند شد.

۹- بر آویخت رهام با اشکبوس بر آمد ز هر دو سپه بوق و کوس

شرح: بر آویخت: درگیر شد، گلاویز شد // بوق و کوس: مجاز از صدای بوق و کوس // بوق: شیپور // کوس: طبل.

معنی: رهام و اشکبوس باهم گلاویز شدند و در این حال هر دو سپاه شروع به نواختن شیپور و طبل کردند.

۱۰- به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد سپهر آبنوس

شرح: گرز: عمود آهنی، کوپال // گران: سنگین // زمین: مشبه، آهنین: مشبه به // سپهر: مشبه، آبنوس: مشبه به // آرایه اغراق دارد // آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گران بهاست // زمین و سپهر: تضاد.

معنی: همین که اشکبوس به گرز سنگین خود دست برد و جنگ آغاز شد زمین از شدت ضربات نعل اسب ها مثل آهن سخت و آسمان از شدت گرد و غباری که از زیر پای اسب ها بلند می شد؛ پراز گرد و غبار و تیره و تار شد.

۱۱- بر آویخت رهام گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران

شرح: بر آویخت: بیرون کشید، بلند کرد // غمی شد: خسته شد // سران: بزرگان، پهلوانان // پیکار: جنگ // گران و سران: جناس ناهمسان اختلافی.

معنی: رهام نیز برای مقابله با اشکبوس گرز سنگین خود را بیرون کشید و به نبرد پرداخت که دست مبارزان از نبرد با گرزهای سنگین خسته شد.

۱۲- چورهام گشت از گشانی ستوه **بپیچید زو روی و شد سوی کوه**

شرح: ستوه: خسته و درمانده، ملول // روی پیچیدن: کنایه از فرار کردن // روی و سوی: جناس ناهمسان اختلافی.

معنی: وقتی رهام از مبارزه با اشکبوس درمانده و عاجز شد از دست اشکبوس فرار کرد و به کوه گریخت.

۱۳- ز قلب سپاه اندر آشت توس **بزد اسب کاید بر اشکبوس**

شرح: قلب سپاه: تشخیص // اندر آشت: عصبانی شد // قلب: مرکز // توس: نام پهلوان ایرانی، پسر نوذر // کاید: مخفف که آید // بر: نزد، کنار.

معنی: توس از مرکز سپاه به خاطر فرار رهام خشمگین شد و اسب خود را به حرکت درآورد تا برای نبرد نزد اشکبوس آید.

۱۴- تهمتن بر آشت و با توس گفت **که رهام را جام باده ست جفت**

شرح: تهمتن: قوی هیکل، لقب رستم، کنایه از رستم است // بر آشت: عصبانی شد // با: به // رهام را جفت: رای فک اضافه، جفت رهام // جفت: همراه، هم نشین // جام باده: تشخیص دارد // جام باده جفت کسی بودن: کنایه از اهل بزم و عیش و نوش بودن.

معنی: رستم از حرکت توس و فرار رهام عصبانی شد و به توس گفت: رهام اهل باده خواری و خوش گذرانی است. او مرد جنگ و رزم نیست.

۱۵- تو قلب سپه را به آیین بدار **من اکنون پیاده کنم کارزار**

شرح: مرجع ضمیر تو: توس // قلب: ایهام دارد: ۱- مرکز ۲- دل // به آیین بدار: محافظت کن // مرجع ضمیر من: رستم // کارزار: جنگ، از نظر ساخت وندی است.

معنی: تو مرکز سپاه را نگاه داری کن و به طور شایسته فرمان دهی کن تا من پیاده به نبرد اشکبوس بروم.

۱۶- کمان به زه را به بازو فگند **به بند کمر بر، بزد تیر چند**

شرح: کمان به زه: کنایه از کمان آماده، به زه بسته شده // زه: چله کمان، وتر، رشته ای که به کمان می بندند // به بند کمر بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم که از ویژگی های سبک خراسانی است // تیر چند: ترکیب وصفی مقلوب.

معنی: کمان به زه بسته و آماده را به بازوی خود افکند و چند تیر نیز بر کمر بست.

۱۷- خروشید کای مرد رزم آزمای **هماوردت آمد مشو باز جای**

شرح: خروشید: فریاد زد // کای: مخفف که ای // رزم آزمای: صفت مرکب مرخم فاعلی، رزم آزماینده، رزمنده // هماورد: حریف، رقیب // باز: به سوی، به سمت // مشو باز جای: کنایه از این که فرار نکن، بایست.

معنی: رستم فریاد زد که ای مرد جنگجو هم نبردت آمد از میدان فرار نکن.

۱۸- گشانی بخندید و خیره بماند **عنان را گران کرد و او را بخواند**

شرح: خیره بماند: تعجب کرد // عنان گران کردن: کنایه از ایستادن، توقف کردن، با عنان گرد کردن که کنایه از به سرعت راندن و حرکت کردن است، تضاد مفهومی دارد // عنان: افسار، دهنه // بخواند: صدا کرد.

معنی: اشکبوس از این که رستم پیاده و بدون سلاح به میدان آمده است خندید و تعجب کرد. افسار اسب را کشید و توقف کرد و رستم را صدا زد.

۱۹- بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ **تن بی سرت را که خواهد گریست؟**

شرح: پرسیدن نام حریف در میدان نبرد به منظور تحقیر آن صورت می گرفت // تن بی سر بودن: کنایه از مردن // را: حرف اضافه، نشانه متمم، به معنی برای // خندان و گریست: تضاد // بیت طنز دارد // مفهوم بیت: تهدید به مرگ است.

معنی: اشکبوس در حالی که می خندید برای تحقیر به رستم گفت که نام تو چیست و چه کسی بر کشته تو گریه خواهد کرد.

۲۰- تهمتن چنین داد پاسخ که نام چه پرسى كزین پس نبینی تو كام

شرح: چه: چرا // كام: مجازاً مراد، آرزو، قصد، نیت // كام ندیدن: کنایه از مردن، به آرزو نرسیدن // پاسخ و پرسى: تضاد // نام و كام: جناس ناهمسان اختلافی // مفهوم بیت: تحقیر حریف است.

معنی: رستم چنین پاسخ داد که نام مرا برای چه می پرسى؟ چون از این پس تو به آرزوی خود نمی رسی و ناکام می میری.

۲۱- مرا مادرم نام مرگ تو كرد زمانه مرا پُتك ترگ تو كرد

شرح: مرا نام: نام مرا، رای فك اضافه و پس واژه مفعولی // زمانه: تشخیص دارد // پُتك: چکش بزرگ فولادین، آهن كوب // ترگ: کلاه خود، در این جا مجاز از سر است // من: مشبه، پتك ترگ: مشبه // زمانه مرا پتك ترگ تو كرد: کنایه از این که روزگار مرا وسیله مرگ و نابودی تو قرار داد // واج آرایی واج های «م، ر، گ»، آهنگ مرگ ایجاد کرده است // بیت طنز دارد.

معنی: مادر من نام مرا « مرگ اشکبوس » نهاده است و روزگار مرا وسیله مرگ و نابودی تو قرار داده است و مرا هم چون پتکی بر سرت خواهد کوبید.

۲۲- كشانى بدو گفت بی بارگی به كشتن دهی سرب به يكبارگی

شرح: باره: اسب، بی بارگی: بدون اسب، پیاده // سر: مجاز از وجود است // به يك بارگی: قید است، خیلی زود.

معنی: اشکبوس کشانى به رستم گفت: بی تردید بدون اسب خود را خیلی زود به کشتن خواهی داد.

۲۳- تهمتن چنین داد پاسخ بدوی كه ای بیهده مرد پرخاش جوی،

شرح: بیهده: مخفف بیهوده، از نظر ساخت ساده است، در این جا به معنی نادان و ابله است // بیهده مرد: ترکیب وصفی مقلوب // پرخاش: جنگ، پرخاش جوی: جنگ جوی، منظور اشکبوس است، مرد پرخاش جوی: ترکیب وصفی.

معنی: رستم به اشکبوس چنین پاسخ داد که ای مرد جنگ جوی یاوه گوی

۲۴- پیاده ندیدی كه جنگ آورد سر سر كشان زیر سنگ آورد؟

شرح: پیاده: مفعول است // سر كشان: زور گویان // سر سر كشان زیر سنگ آوردن: کنایه از کشتن زور گویان است.

معنی: آیا تاکنون پهلوانی ندیده ای که پیاده بجنگد و زور گویان را شکست دهد و نابود سازد؟

۲۵- هم اکنون تو را ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت كزارزار

شرح: تو را: به تو // نبرده سوار: ترکیب وصفی مقلوب است، سوار نبرده، منظور اشکبوس است // نبرده: جنگجو، نبرد کننده، دلیر // «ت» در بیاموزمت: نقش متممی دارد // پیاده: قید است.

معنی: ای جنگ جوی سواره هم اکنون پیاده جنگیدن را به تو یاد می دهم .

۲۶- پیاده مرا زان فرستاد، توس كه تا اسب بستانم از اشكبوس

شرح: بستانم: بگیرم // مفهوم بیت: تحقیر اشکبوس است // پیاده: قید است // بیت طنز دارد.

معنی: توس مرا به این دلیل پیاده به میدان فرستاده است که اسب تو را به زور بگیرم .

۲۷- كشانى بدو گفت با تو سلیح نبینم همی جز فسوس و مزیح

شرح: سلیح: افزار جنگ، ممال سلاح است، تبدیل الف عربی به یای فارسی را ممال می گویند//فسوس: مسخره کردن//مزیح: ممال مزاح، شوخی، غیر جدی بودن//تشبیه مضمهر فسوس و مزیح به سلاح//بیت طنز دارد.

معنی: اشکبوس کشانی به رستم گفت: من به همراه تو سلاحی جز تمسخر و شوخی چیز دیگری نمی بینم.

۲۸- بدو گفت رستم که تیر و کمان **ببین تا هم اکنون سر آری زمان**

شرح: زمان سر آوردن: کنایه از فرا رسیدن مرگ است، سر آری زمان: کنایه از این که بمیری//زمان: مجاز از عمر و زندگی است.

معنی: رستم به اشکبوس گفت: تیر و کمان مرا ببین تا از شدت ترس همین حالا جانت به در آید و بمیری.

۲۹- چو نازش به اسب گران مایه دید **کمان را به زه کرد و اندر کشید**

شرح: نازش: ترکیب اضافی، نازیدن او//نازیدن: افتخار کردن//گران مایه: قیمتی، اسب گران مایه: ترکیب وصفی، گران مایه: از نظر ساخت مرکب است//کمان را به زه کردن: کنایه از آماده پرتاب کردن کمان.

معنی: وقتی رستم دید که اشکبوس به اسب اصیل و قیمتی خود فخر می کند کمان را آماده تیراندازی کرد و زه آن را کشید.

۳۰- یکی تیر زد بر بر اسب اوی **که اسب اندر آمد ز بالا به روی**

شرح: بر و بر: جناس تام یا همسان//بر: پهلوی، سینه، اندام//اوی و روی: جناس ناهمسان اختلافی//ز بالا به روی آمدن: سرنگون شدن.

معنی: تیری بر پهلوی اسب او زد چنان که اسب سرنگون شد.

۳۱- بخندید رستم به آواز گفت **که بنشین به پیش گران مایه جفت**

شرح: به آواز: با صدای بلند//گران مایه جفت: ترکیب وصفی مقلوب، کنایه از اسب اشکبوس است//گفت و جفت: جناس ناهمسان اختلافی//بیت طنز دارد.

معنی: رستم با صدای بلند خندید و به اشکبوس گفت که اکنون در کنار جفت عزیزت بنشین.

۳۲- سزد گر بداری سرش در کنار **زمانی بر آسایی از کارزار**

شرح: سزد: می سزد، مضارع اخباری، سوم شخص مفرد، سزاوار است//کنار: آغوش//زمانی: مدتی، یای وحدت است که معنی قَلت می دهد، یعنی مدت اندکی//بر آسایی: استراحت کنی.

معنی: سزاوار است که سر اسبت را در آغوش بگیری و لحظه ای از جنگیدن فارغ شوی و استراحت کنی.

۳۳- کمان را به زه کرد زود اشکبوس **تنی لرز لرزان و رخ سندروس**

شرح: لرز لرزان: اشتقاق//سندروس: صمغی زرد رنگ//رُخ: مشبه، سندروس: مشبه به//رخ سندروس گشتن: کنایه از ترسیدن است//لرز لرزان بودن تن: کنایه از ترسیدن است.

معنی: اشکبوس بلافاصله کمان خود را آماده کرد در حالی که از شدت ترس می لرزید و چهره اش زرد گشته بود.

۳۴- به رستم بر آنکه بیارید تیر **تهمتین بدو گفت بر خیره خیر**

شرح: تیر: استعاره از باران یا هر چیز باریدنی است//اغراق دارد//خیره خیر: بیهوده//با بیت بعدی موقوف المعانی است.

معنی: آن گاه شروع به تیرباران رستم کرد. رستم به او گفت بیهوده ...

۳۵- همی رنجه داری تن خویش را **دو بازوی و جان بد اندیشش را**

شرح: رنجه داشتن: به زحمت انداختن // بد اندیش: پلید.

معنی: جسم و جان پلیدت را خسته و آزرده می کنی و به زحمت می اندازی.

۳۶- نهمتن به بند کمر برد چنگ گزین کرده یک چوبه تیر خدنگ

شرح: چنگ: مجاز از دست // گزین: انتخاب // چوبه تیر: تیری که از جنس چوب باشد، چوبه را واحد شمارش و ممیز نیز دانسته اند // خدنگ: چوبی سخت و محکم که از چوب آن تیر و نیزه می سازند.

معنی: رستم به کمر بند خود دست برد و یک تیر از چوب خدنگ انتخاب کرد.

۳۷- یکی تیر الماس پیکان چو آب نهاده بر او چارپر عقاب

شرح: تیر الماس پیکان: اضافه تشبیهی، پیکان تیر: مشبه، الماس: مشبه به، وجه شبه: بُرندگی // پیکان: نوک تیر // پیکان تیر: مشبه، آب: مشبه به، وجه شبه: درخشندگی.

معنی: تیری برنده چون الماس که نوک آن را جلا داده بودند و مثل آب می درخشید و بر آن چهار پر عقاب بسته بودند.

۳۸- کمان را بمالید رستم به چنگ به شست اندر آورده تیر خدنگ

شرح: به چنگ مالیدن: در مشت گرفتن // چنگ: مجاز از دست // شست: انگشتر ماندی از جنس استخوان که زه کمان را با آن می کشند // مصرع دوم: کنایه از آماده پرتاب کردن تیر است.

معنی: رستم کمان را در چنگ گرفت و به شست تیر خدنگ را آماده پرتاب کرد.

۳۹- بزد بر بر و سینه اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس

شرح: بر و بر: جناس تام یا همسان // سپهر: آسمان // دست کسی را بوسیدن: کنایه از تقدیر و تشکر و تحسین کردن است // سپهر: تشخیص دارد // بیت اغراق دارد.

معنی: رستم تیری به پهلو و سینه اشکبوس زد و آسمان به نشانه قدردانی بر دست رستم بوسه زد.

۴۰- کشانی هم اندر زمان جان بداد چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

شاهنامه، فردوسی

شرح: هم اندر زمان: قید است، همان موقع // جان بداد: مرد // گفتی: انکار که، مثل این که // نژاد: زاییده نشد، اغراق.

معنی: اشکبوس کشانی در یک لحظه جان سپرد آن چنان که گویی از مادر زاده نشده بود.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

رهام، تیز با خود و گبر بشد / گرد رزم، به ابر اندر، همی آمد

رهام با کلاه آهنی و لباس جنگی فوراً به میدان نبرد رفت و از نبرد آن دو پهلوان گرد و غبار به آسمان بلند شد.

۲- وقتی می گوئیم «بهار»، به یاد چه چیزهایی می افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و ... از چیزهایی هستند که به ذهن می رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می

آیند؛ به این گونه شبکه ها یا مجموعه ها «شبكة معنایی» می گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.

معنا: کویال: عمود آهنی ←
گزر ← شبکه معنایی: تیغ، خود، گبر، پتک، ترگ

معنا: سیاره زحل ←
کیوان ← شبکه معنایی: بهرام، خورشید، آسمان، زمین

۳- در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به کار می رفت؛ مانند:
به جمشید بر، تیره گون گشت روز همی کاست زو، فر گیتی فروز فردوسی

در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متّم پیدا کنید.

کمان به زه را به بازو فکند به بند کمر بر، بزد تیر چند

۴- گاهی در برخی واژگان مصوّت «ا» به مصوّت «ی» تبدیل می شود؛ مانند:

رکاب ← رکیب

جهاز ← جهیز

به این شکل های تغییر یافته، کلمات «ممال» گفته می شود.

□ چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید.

سلیح = سلاح، مزیح = مزاح،

قلمرو ادبی

۱- مفهوم کنایی هریک از عبارات های زیر را بنویسید.

□ **عنان را گران کردن:** ایستادن، توقف کردن

□ **سر هم نبرد به گرد آوردن:** کنایه از شکست دادن و کشتن حریف

۲- یکی از آداب حماسه، رجز خوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس می توانند نمونه هایی از این رجز خوانی باشند؟

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

هم اکنون تو را ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کـارزار

پیاده مرا زان فرستاده توس که تا اسب بستانم از اشکبوس

۳- هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده روی و بزرگنمایی شود، در زبان ادبی به این کار «اغراق» می گویند. این آرایه در متن های حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.

به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد سپهر آبنوس

بزد بر بر و سینه اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس

۴- در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنز آمیز است؟

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گران مایه جفت

پیاده مرا زان فرستاده توس که تا اسب بستانم از اشکبوس

قلمرو فکری

- ۱- چرا رستم از رهام برآشت؟
چون رهام نتوانست بجنگد و روی به فرار گذاشت.
- ۲- به نظر شما، چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟
برای تحقیر و تمسخر اشکبوس.
- ۳- بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.
تیراندازی دقیق، تسلط بر جنگ پیاده و سواره، شکست ناپذیری
- ۴- از دید روحی - روانی چه ویژگی هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می بالیم؟
ملی گرایی، وطن دوستی، دشمن ستیزی، پایداری و استقامت.
۵.

گنج حکمت

عامل و رعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می کند و ظلم روا می دارد.» گفت: «روزی سزای او بدهم.»

شرح: ذوالنون مصری: نام عارف مشهوری که در قرن سوم هجری می زیسته است // را: حرف اضافه، نشانه متمم، به معنی «به» است // فلان عامل و فلان ولایت: هر دو ترکیب وصفی // عامل: حاکم، والی // ولایت: سرزمین // رعیت: عموم مردم، بنده، مردم تحت فرمان پادشاه، زیردست، مردم عادی // دراز دستی کردن: کنایه از تعدی و تجاوز نمودن است // روا: جایز، صفت فاعلی، از نظر ساخت وندی است // سزا: جزا، پاداش، روزی سزای او بدهم: روزی او را مجازات می کنم // مفهوم حکایت: علاج واقعه، قبل از وقوع باید کرد.

معنی: ذوالنون مصری به پادشاهی گفت که شنیده ام فلان حاکم را که به فلان سرزمین فرستاده ای، بر حق مردم زیردست، تعدی و تجاوز می کند و ظلم و ستم را در حق آنان جایز می داند. پادشاه گفت: روزی او را مجازات می کنم.

گفت: «بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام ستنده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟»

پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.

شرح: تمام: کامل، از نظر دستوری قید است // ستنده باشد: گرفته باشد، تصرف کرده باشد، فعل ماضی التزامی، سوم شخص مفرد // زجر: آزار، اذیت، شکنجه // مصادره: تاوان گرفتن، جریمه کردن // بازستانی: پس می گیری، فعل پیشوندی // خزینه: خزانه، گنجینه، ممال خزانه است // درویش: مستمند // دفع: دور کردن، پس زدن // مضرت: زیان، گزند رسیدن // در حال: فوراً، قید است.

معنی: ذوالنون مصری گفت: بلی، او را مجازات می کنی که مال مردم زیردست را کاملاً تصرف کرده باشد. پس با آزار و شکنجه و جریمه کردن از او پس می گیری و در خزانه می گذاری، این کار تو هیچ سودی به افراد مستمند و زیردست ندارد. پادشاه شرمنده شد و فوراً فرمان داد که جلوی گزند و آسیب حاکم گرفته شود.

نه چون گوسفندان مردم درید

سر گرگ باید هم اول برید

گلستان، سعدی

شرح: سر: مجاز از گردن است // سر بریدن: کنایه از کشتن است // برید و درید: جناس ناهمسان اختلافی // بیت تمثیل یا ارسال المثل است // مفهوم بیت: علاج واقعه، قبل از وقوع باید کرد.

معنی: سر گرگ را قبل از آن که گوسفندان مردم را دریده باشد، باید برید.

فهرست واژگان جدید:

<p>بارگی: اسب، «باره» نیز به همین معنی است. بهرام: سیارهٔ مریخ تَرگ: کلاه خود جاه: مقام، درجه خُود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند. زه: چلهٔ کمان، وتر سپردن: طی کردن سلیح: افزار جنگ، ممال سلاح عَنان: افسار، دهانه کاموس: یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب کیوان: سیارهٔ زُحل گُرد: دلیر، پهلوان مصادره: تاوان گرفتن، جریمه کردن هماورد: حریف، رقیب</p>	<p>آبنوس: درختی است که چوب سیاه رنگ آن سخت و صیقل پذیر است؛ مجازاً به معنی تیره و سیاه. پُتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب تیز: تند و سریع خدنگ: درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می ساختند. دَد: جانور درتده، مانند شیر و پلنگ و گرگ زجر: آزار، اذیت، شکنجه عامل: حاکم، والی سَنُوه: خسته، درمانده، رنجور سَنَدروس: صمغی زرد رنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می شد. کام: مراد، آرزو، قصد، نیت کوس: طبل گَبر: نوعی جامهٔ جنگی، خفتان مزیح: ممال مزاح، شوخی مضرت: زیان، گزند رسیدن</p>
---	--